

است نمی توانم با شاه بیایم. از وسط راه رفتم به خارج جاده، که از پیش به باغ شاه برسم. بعد غلام آمد (که) ما را برگرداند، من اعتنا نکردم، اسب تاختم آمدم. گفت من که به تو نمی رسم، پس برو خودت می دانی.

آدم یکسر باغشا، دم درب بالا، دیدم عدل الدوله و پسر کوچک و زیر بقایا آنجا ایستاده اند، سایر وزراء و مستوفی و لشکر نویس، تمام صف بسته بودند درب دروازه، برای ورود شاه. پوش بزرگی هم درب باغ زده اند برای وزراء مختار. تمام حاضر بودند. من رفتم توی باغ، دیدم شاهزاده بهاء الدوله و عماد الدوله و حشمت الدوله تمام جمعند. بعد شاه وارد شدند. چند تیر توپ شلیک کردند. یک پوش ترمه توی باغ زده بودند، شاه رفت توی پوش، طبقات نوکر دسته به دسته آمدند شرفیاب شدند. سفراء هم آمدند شرفیاب گردیدند. بعد، من به وزیر عدلیه و مقبل الدوله و نصره الممالک و مصطفی خان پسر اتابک گفتم: بودن ما در اینجا ثمری ندارد، می رویم توی میدان توپخانه، ورود شاه را تماشا می کنیم.

آمدیم چهار نفری بیرون، سوار اسب شدیم، آمدیم. توی باغشاه را هم خیلی خوب درست کرده بودند، چهلچراغ و بیدق ها زده بودند، روی خندق و توی دروازه و خیابان جمعیت غریب بود. توی دروازه ها هم اهل طرب نشسته بودند می زدند. تمام دروازه را فرش شوستری بسته بودند. در دروازه، دیدیم که وزیر نظام سر افواج ایستاده است، افواج هم خیلی خوب مرتب ایستاده اند. جمعیت زن و مرد و آخوند و سید و ارمنی و فرنگی و یهودی، هر کسی را که تصور نمایی، بودند. همه جا با وزیر عدلیه صحبت کنان آمدیم و تا میدان توپخانه. بالای پشت بام ها زن هایی حساب بودند؛ زن های فرنگی، در بالاخانه های مشرف به خیابان، خیلی بودند.

بعد، صدای شلیک توپ بلند شد، شاه آمد. موزیکانچی قزاق افتاده بود جلوی خیلی باشکوه موزیک می زدند. شاه، به سلامت، بحمدالله از درب الماسیه، تشریف

بردند توی عمارت. بعد من رفتم بالاخانه، گاردی‌ها^۱ اندرون رفته بودند، پائین آمدم. اتابک هم آمد میدان توپخانه و پیش سپهسالار. حاجی بهاءالدوله و مشیرالدوله و موثق‌الدوله هم بودند. تا یک ساعت بودند، برخاستند رفتند. عین‌الدوله هم بود، بعد از اتابک او هم رفت. من هم از سر درِ الماسیه، منزل آجودان حضور رفتم. نماز مغرب و عشا را هم خواندیم، صدای آتش بازی هم بلند شد، بازارها هم چراغان بود، جمعیت زیاد بود. آمدیم دکان باغد سر، رکن‌السلطنه، ناصرالسلطنه و تاج‌الدین میرزا آنجا بودند. آمدیم میدان توپخانه، باد خیلی شدیدی برخاست، دیدیم آتش بازی‌ها را باد می‌برد. خیابان چراغ‌گاز که می‌آمدیم، چراغها (را) باد خاموش کرده بود.

شنبه ۲۲ شهر رجب المرجب ۱۳۲۰

هوا ابر شدید شد، بطوری که مستعد بارندگی بود. صدای توپ سلام هم می‌آمد. من هم با حسین خان مشغول تخته بازی بودیم، تا نزد یک عصر یک تومان از او بُردم. رفتیم منزل آجودان حضور، دیدم خودش نشسته با پسر آقا میر محمد علی شوشتری پیش‌نماز محله. حسین خان هم آمد، همراه شاه عباس مشغول تخته بازی گردیدند. آقا سید صادق روضه خوان هم آمد، تخته را زود جمع نمودند.

یکشنبه ۲۳ شهر رجب المرجب ۱۳۲۰

یک مسهل «سدلیس» می‌خواستم بخورم. مشغول درست نمودن بودم، دیدم خوانین «نوارستاق» آمدند پیش من. دیشب بارندگی خوبی شده است. حالا هم هوا ابر و مستعد بارندگی است. درجه هوا هم پانزده درجه است. سرکشی به اسب‌ها کردیم، برگشتیم آمدیم توی اطاق پیانو زدیم. گفتند نهار حاضر است. بعد از صرف نهار آمدیم

توی اطاق کوچک، منشی‌باشی نشست قدری روزنامه نوشتیم. بعد منشی‌باشی قدری کتاب سفرنامه کر بلای شاه شهید را خواند. من خوابم گرفت، گرفتم خوابیدم. گفتم کالسکه حاضر نمایند، به اتفاق امجد الممالک برویم به دیدن سیف السلطان. کالسکه آوردند سوار شدیم رفتیم. دیدیم سیف السلطان است و شبل السلطنه، توی ایوان عمارتش نشسته‌اند؛ روضه خوانی هم دارند. توی مجلس روضه هم صدرالملک بود و مصدق السلطنه و امین حضور. بعد از اتمام روضه، صدرالملک و مصدق السلطنه رفتند، امین حضور آمد پیش ماها.

دوشنبه ۲۴ شهر رجب المرجب ۱۳۲۰

کالسکه خواستم که همراه آجودان حضور برویم پارک اتابک. قدری سر به سر عباسقلی گذاشتم، تا کالسکه را حاضر کردند. سوار شدیم، رفتیم پارک اتابک، دیدیم اتابک توی ایوان رو به کوه نشسته‌اند. وزیر عدلیه و نظام السلطنه و ظفر السلطنه و ناصر السلطنه و وکیل السلطنه و نصره الممالک، اعتضاد الملک و صدیق همایون و دکتر بازیل، مهندس الممالک و حاجی بهاء الدوله و جمعی دیگر آنجا بودند. من و آجودان حضور رفتیم باغ وزیر دربار دیدیم خودش نیست. آنجا دو باب چادر خیلی خوب دیدم که از بمبئی برایش آورده بودند، داشتند می‌زدند.

سه شنبه ۲۵ شهر رجب المرجب ۱۳۲۰

صبح از خواب برخاستم رفتم حمام. از حمام بیرون آمدم، سوار شدم رفتم درب خانه، دیدم اعلیحضرت همایونی دارند توی باغ راه می‌روند. توی دیوانخانه^۱، اتابک و سپهسالار و غیره تمام، بودند. شمس الملک هم دو مادیان و دو اسب (که) برای شاه

پیشکشی آورده بودند به حضور آورده بود. بعد، قدری با اتابک خلوت شد. رفتیم منزل امیر بهادر، گفتند اندرون است. پیاده شدیم رفتیم توی حیاط، پیغام دادیم، آمد بیرون، صرف چای و قلیان نمودیم.

برخاستیم آمدیم منزل اعتصام السلطنه. همراه اعتصام السلطنه آمدیم توی عکاسخانه حشمت^۱ تا یک ساعت از شب گذشته، توی عکاسخانه بودیم و عکس چاپ می کردیم. رفتیم پیش خان معیر الممالک و قدری هم پیش خان بودیم. بعد از آنجا به اتفاق خان معیر الممالک، سوار شدیم آمدیم مغازه هلندی؛ خان معیر الممالک بعضی اسبابها سفارش کرده بود برایش بیاورد، می خواست بگیرد.

چهارشنبه ۲۶ شهر رجب المرجب ۱۳۲۰

یک عکس یک گره معین السلطان فرستاده بود. مال پسرش بود که در روسیه تحصیل می کند، کپیہ کردم. قلعه بیگی قدری عکس آورده بود تماشا کردیم.

پنجشنبه ۲۷ شهر رجب المرجب ۱۳۲۰

شاه، دوشنبه رفته است دوشان تپه. وکیل السلطنه از دوشان تپه آمده بود تعریف می کرد که شاه سوار شده بود رفته بود شکار، چیزی نزده بود.

جمعه ۲۸ شهر رجب المرجب ۱۳۲۰

همراه آجوادن حضور سوار شدیم به درشکه رفتیم دوشان تپه. دیدیم شاه هنوز سوار نشده اند. کالسکه شاه را حاضر کرده بودند. مدتی صحبت کردیم، بعد اعلیحضرت همایونی سوار شدند. ما هم تمام سوار شدیم، آمدیم پای کالسکه شاه، تا نزدیک قصر

فیروزه. بعد آدم میرشکار آمد، گفت توی ماهورهای یک دسته آرقلی و یک دسته آهو خوابیده‌اند. پس از آن، شاه سوارهای متفرق را پیش امیر بهادر گذاشته، من را و فخرالملک را و سیف‌السلطان و آصف‌السلطنه و صدق‌السلطنه و عمید حضور و عیسی خان را همراه خودشان بردند. خدمت شاه، مدتی بودیم و صحبت می‌داشتیم. بعد آب انار خواستند؛ آوردند، شاه میل فرمودند. یکی یک گیلان هم به من و شمس‌الملک و فخرالملک و آصف‌السلطنه دادند. شاه فرمودند به من: برو آن طرف بایست، اگر آهو آمد بزنی رو به من بیايد.

رفتم اسبم را سوار شدم و تاختم رو به ماهورهای قصر فیروزه، آهوها رفتند رو به شاه. از اینکه شکارها را من برگردانیدم رو به شاه، یک ثوب سرداری هم به من خلعت مرحمت فرمودند. در رکاب مبارک سوار شدیم آمدیم تا قصر فیروزه. بعد از آن، حضور شاه نشستیم. بعضی فرمایشات می‌فرمودند. برخاستم آمدم چادر امیر بهادر جنگ دیدم مشغول تخته بازی هستند. میرزا ابراهیم^۱ خان، برادر زاده وزیر دربار، که دوازده سال بود در فرنگستان مشغول تحصیل طب بود، این سفر به ملازمت رکاب آمده است و در همه جا همراه شاه بود. شاه سوار شدند به کالسکه شکاری، صحبت‌کنان آمدیم تا دوشان تپه. شاه تشریف بردند بالا، من آمدم منزل، رفتم اندرون. بعضی از زندهای شاه شهید آنجا مهمان بودند. دیدیم منور بغدادی هم هست، آمده بود، خیلی لوس بود و خنک.

شنبه ۲۹ شهر رجب المرجب ۱۳۲۰

رفتم طویله، به اسب‌ها قدری سرکشی کردم. مشهدی ابوالقاسم با ماشین، چمن می‌چید، تماشا می‌کردیم. با منشی‌باشی قدری روزنامه نوشتیم.

یکشنبه عَزّه شهر شعبان المعظم ۱۳۲۰

رفتم حمام، دعاهاى اوّل ماه را خواندم. رفتیم حضرت عبدالعظیم، رفتیم زیارت (نامه) خواندیم. سر مقبره شاه شهید که آمدیم، جلیل الدوله حاکم حضرت عبدالعظیم در مقبره امین اقدس بود. من هم رفتم آنجا نشستم. اندرون هم قرار بود با بعضی از زن‌های شاه شهید بیایند آنجا. نزدیک ظهر بود که آمدند. آنوقت به اتفاق آنها رفتیم باغ مهد علیا^۱. رفتیم توی باغ. نهار، قابلمه آورده بودند، نهار شاهزاده عبدالعظیمی هم تهیه کرده بودند. بعد رفتیم به باغ ملک التجار که نزدیک باغ مهد علیاست، دیدم یک عمارت خیلی خوبی ساخته است. عمارت بزرگی در وسط باغ ساخته است، سه طبقه است: طبقه زیرش یک حوضخانه است، طبقه دومش دارای چهار اطاق است، طبقه سیم هم یک اطاق است. هر سه طبقه هم، تمام اطرافش دارای ایوان است. دو عمارت دیگر هم سمت مغرب و مشرق ساخته است (که) به نظرم مهمل آمد.

دوشنبه ۲ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۰

الآن که دو ساعت به غروب داریم من می‌گویم و منشی‌باشی روزنامه می‌نویسد. چون شب عید (ولادت) حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام (است) می‌رویم منزل شاهزاده موثق الدوله، که عید گرفته است. چراغان بسیار خوبی کرده است، و توی سالن^۲ موثق الدوله، اتابک و... هستند. رفتیم پیش اتابک نشستیم. شیرینی مفصلی گذاشته بودند، موزیک هم می‌زدند، شیخ شیور هم همه جا می‌رفت.

سه شنبه ۳ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۰

توپ‌های سلام امروز را که روز عید است انداختند. قدری هم پیانو زد. همراه

۱- مادر ناصرالدینشاه

۲- در متن اصلی: سالن

آقا میرزا آقا خان، سوار شدید رفتیم منزل وزیر عدلیّه. گفتگوی ملکی فیما بین من و وزیر دفتر است. رفتیم آنجا، اجلاس نمودیم که بینم چه می‌گویند. دیدیم خود وزیر عدلیّه هم نیستند. بعد وزیر عدلیّه آمد. معاون السلطنه هم از جانب وزیر دفتر آمده بود. قرار بر این شد که آقا میرزا آقا خان همراه چند نفر مُتمیز بروند... رسیدگی نمایند، و حکم آنرا وزیر عدلیّه اجرا نمایند.

چهارشنبه ۲ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۰

سوار شدیم که برویم دوشان تپه. امروز جنگ هفت لشکر^۱ است. رفتیم تا رسیدیم به در خانه سید بحرینی، گفتیم برویم دیدنی از او بکنم. دیدن کردیم، رفتیم دوشان تپه. دیدیم اعلیحضرت همایونی تشریف آورده‌اند سر آن تپه‌ها که گلکاری کرده‌اند گردش می‌کنند. رفتم حضور شاه، قدری به عین الدوله، از من تعریف فرمودند. شاه نهار میل فرمودند، بعد از نهار آمدم خدمت شاه، توی باغ. در آنجا نشسته بودیم تا سیف‌الملک از جانب سپهسالار آمد که مانور^۲ حاضر است. سوار شدند شاه، من هم سوار شدم، از جلو کالسکه شاه، آمدم تا طرف راه شهر. جلو خیابان، برای اعلیحضرت همایونی چادر زده بودند. آنجا پیاده شدند. اوّل چادرها، سپهسالار همراه صاحب‌منصبان مدرسه دارالفنون و نظامی ایستاده بودند. توی چادر هم اتابک و حاجی بیاءالدوله و صاحب‌منصبان دیگر ایستاده بودند.

بعد حکم مانور دادند. تقریباً دو ساعت طول کشید که توپ و تفنگ به طرف هم می‌انداختند و به هم حمله می‌بردند. بعد از اتمام مانور که خوب مانور کردند، حکم دفیله دادند. یک ساعت و نیم هم دفیله طول کشید. ساعت یک به غروب، به هم خورد.

۱ - جنگ هفت لشکر: تمرین عملیات جنگی بین دو دسته از دستجات نظامی را جنگ هفت لشکر می‌گفتند.

۲ - در اصل منور

شاه سوار شدند تشریف بردند طرف طهران. بندگان اعلیحضرت شهریاری، قداره دست خودشان را که الماس نشان بود به دست خودشان به سپهسالار خلعت دادند.

پنجشنبه ۵ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۰

بعد از نهار، اسبی که بندگان اعلیحضرت شاهنشاهی مرحمت فرموده بودند، آوردند. سوار شدم رفتم منزل وجیه الدوله، چون فردا می خواهند همراه دُرّه الدوله بروند قُم.

جمعه ۶ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۰

آمدم بیرون، دیدم آقا میرزا آقا خان و حسین خان و منشی باشی آنجا بودند. روزنامه گفتم، قدری نوشت. بعد از آن، همراه حسین خان مشغول تخته بازی گردیدیم.

شنبه ۷ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۰

از قَرط تنهایی، آدم ها را نشانیدم، به آس بازی مشغول شدم. سه به غروب مانده از پای آس بازی برخاستم. قدری رفتم اطاق دفتر پیانو زدم.

یکشنبه ۸ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۰

سر نهار حسن خان کتاب سفرنامه کربلای شاه شهید را می خواند. بعد سوار شدم رفتم منزل سیف الملک. اندرون بود، پیغام دادم، گفت به اندرون بیایید. رفتم اندرون، حمامی تازه ساخته است، پُرزانته کرد.

دوشنبه ۹ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۰

بعد از نهار قدری روزنامه گفتم منشی باشی نوشت. وضو گرفتم، نماز خواندم، تا چهار به غروب مانده، رفتم منزل اعتصام السلطنه. نه اعتصام السلطنه آنجا بود نه خان معیر الممالک. رفتم پیش حشمت الممالک. من، همراه حشمت الممالک رفتیم عکاسخانه. بعد از چندی حرکت نمودیم، همراه مقبل الدوله رفتیم منزل نصرت الممالک. بعد سپهسالار آمد، تا مغرب بعد برخاستیم همراه سپهسالار درشکه نشستیم آمدیم تا درب منزل سپهسالار، پیاده شدند. درجه سردی هوا دوازده درجه است.

سه شنبه ۱۰ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۰

صبح از خواب برخاستم رفتم حمام. از حمام بیرون آمدم، چند دانه عکس کوبه^۱ کردیم. درجه سردی هوا یازده درجه است. تا عصری منزل بودم. سوار شدیم رفتیم منزل اعتصام السلطنه، قدری صحبت کردیم. آقا میرزا آقا خان را آنجا، پیش اعتصام السلطنه گذاشتم و خودم رفتم اندرون، پیش خان معیر الممالک. بعد، خان رفتند مهرآباد، من هم آمدم پیش اعتصام السلطنه، مدتی با اعتصام پیانو زدیم.

چهارشنبه ۱۱ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۰

سوار کُرّه حاجی بهاءالدوله شدم که بروم دوشان تپه خدمت شاه. از دروازه بیرون رفتم. نرسیده به قراول خانه، رکن السلطنه را دیدم با شاهزاده حسین. تعارف کرد مرا برد نوی کالسکه خودشان. آنها هم می رفتند دوشان تپه. رفتیم، تا دم دوشان تپه رسیدیم. گفتند شاه سوار شده است رفته است دم نهر دوشان تپه. پیاده شدم از کالسکه

۱ - لغت فرانسه به معنی بریدن. و در اینجا به معنای بریدن اطراف یک قطعه عکس است.

سوار اسب شدم، رفتم برای درّه زرگ، پیش شاه. رفتیم رسیدیم به استخر اوّل زرگ، نرسیده به چشمه علو خان به رکاب مبارک شاه ملحق گردیدم. قدری در رکاب با شاه صحبت کردم. میر شکار آمد گفت: سمت میدانک، شکار، هیچ نیست. بعد شاه فسخ عزیمت شکار فرمودند، آمدند به سر استخر که در درّه شاه بابا بیک ساخته شده است. بُته آوردند الو کردند. دکتر لندی را آنجا دیدم. از سفر فرنگ قدری با او حرف زدیم. بعد از نهار، آمدیم خدمت شاه نشستیم، بعضی فرمایشات فرمودند. بعد سوار شدند، آمدیم در رکاب مبارک به دوشان تپه. سر شب بود که در دوشان تپه تشریف داشتند، امشب هم قرار بود بمانند. دیگر خیال ملوکانه بر این قرار گرفت که شهر تشریف بیاورند. تا دم دوشان تپه، پای کالسکه شاه صحبت کردیم.

پنجشنبه ۱۲ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۰

سوار شدم به کالسکه رفتم درب خانه، توی اطاق برلیان حضور مبارک شاه مشرف شدم. بعضی فرمایشات فرمودند. وزیر مختار روس تازه آمده است به خاکپای مبارک مشرف گردید و رفت. بعد شاه تشریف بردند سر نهار. قدری، توی دیوانخانه، با وزیر عدلیّه صحبت کردیم. وزیر همایون و ناصر خاقان را امروز از کاشان احضار نمودند. بعد آمدم به عکاسخانه، قدری با عکاس باشی صحبت کردیم. آمدم درب دکان «باغدسر» بارهای او را (که) تازه از فرنگ آورده اند مشغول باز کردن بودند.

از آنجا سوار شدم آمدم منزل. بعد یک مارگیری آمده بود مارهایش را بیرون آورد خیلی تماشا کردیم. منشی باشی را گفتم روزنامه نوشت، تا یک ساعت به غروب مانده. بعد مقبل آمد، سوار شدیم رفتیم خیابان انگلیس ها، و رفتم مغازه مادام بارناهود، دیدم بارش هنوز نیامده است. شاهزاده امان الله میرزا را آنجا دیدم. گفت: می آمدم شما را به منزل خودم دعوت نمایم.

دو ساعت از شب گذشته سوار شدم، همراه حسن خان رفتم منزل امان الله میرزا. اعتصام السلطنه بود و لسان الحکماء و دو نفر زن های صاحب منصب روس ها بودند که تازه به سیاحت آمده اند.

جمعه ۱۳ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۰

درخت های افاقیا^۱ را دادیم سر کردند که چتری بشود. تراش می کردند من تماشا می کردم. تا یک ساعت به غروب مانده بیرون را قُرق کردیم؛ اندرون بیرون آمدند. مادام «هوفمان» هم آمد. وقت غروب، آن زن های فرنگی دیشب آمدند دیدن ما. رفتیم اندرون، قدری آنها پیانو زدند.

شنبه ۱۴ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۰

امروز شاه، در باغ اتابک مهمان اتابک^۲ است. من هم رفتم آنجا، دیدم شاه تازه تشریف آورده اند. موزیکانچی زیاد، قزاق و گارد نصرت و غیره، از همه گروه توی باغ بودند. رفتم توی اطاق دفتر به خاکپای مبارک مشرف گردیدم. دیدم اینقدر جمعیت آنجا هستند که به نوشتن بیرون نمی آید. دیدم اطاق شاه زیاد شلوغ است. رفتم اطاق دیگر، تا اطاق شاه قدری خلوت بشود.

بعد، همراه میرزا احمد خان و سیف الملک و سیف السلطان، آمدیم زیرزمین نهار بخوریم. دیدم آنجا (هم) جمعی هستند. دبیر السلطان پسر وکیل الدوله هم بود. خواست قدری شوخی و خوشمزگی نماید، حرف های کلفت بارش کردند او هم رفت. نهار آنجا خورده شد. نهار را دیر به دیر می آوردند. از دست همدیگر می گرفتیم. خیلی

۱- در متن اصلی: عقاقیا. درختی است از رسته شیدرها که گل های سفید یا صورتی خوش بود دارد. فرهنگ فارسی (مهشید مشیری)

۲- میرزا علی اصغر امین السلطان

خوش گذشت بحمدالله. ثانیاً آمدیم بالا خدمت شاه، دیدیم نایب السلطنه و اتابک و عین الدوله و ظفر السلطنه خدمت شاه هستند، و مجلس تخته بازی است. تا سه به غروب مانده، مجلس مهمانی به هم خورد، اعلیحضرت همایونی تشریف بردند. بعد خان معیر الممالک را دیدم، که کفشهایش گم شده، با پای برهنه توی ایوان عمارت گردش می کند. یک زوج از کفش های اتابک را آوردند، خان معیر الممالک پوشیدند، آمدیم دم درب باغ، پیش اتابک. ایشان را دم درب باغ دیدیم. او هم سوار شد که برود منزل بعضی از سفیرها بازدید نماید. من هم با خان معیر الممالک سوار شدیم رفتیم منزل خان، یکر است عمارت اندرونی خان رفتیم کبوتر خانه های^۱ خان را تماشا کردیم. گرمخانه خوبی در اندرونی می سازد، تماشا کردیم. بعضی بنایی های تازه توی اندرون کرده اند، تماشا کردیم. بعد حشمت الممالک هم آمد. یک عکس عمارت چوبی مهر آباد را گرفتم یک راست آمدم توی میدان توپخانه. چون شب عید بود آتش بازی می کردند. زنبورک ها را خیلی نزدیک می انداختند، اسبهای ما رم می کرد.

یکشنبه ۱۵ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۰

کالسکه حاضر کردند، رفتیم درب خانه. باران هم خُرد خُرد گرفت. دیدم اوضاع سلام عید برپاست، رفتیم توی اطاق خدمت شاه مشرف شدم. باران شدیدی آمد، اهل سلام هم قدری تر شدند. اتابک آمد، مجلس سلام منعقد شد. مخاطب سلام نظام الملک بود. بعد از سلام چون باران می آمد دفیله نشد. اهل سلام را مرخص فرمودند، اتابک هم بیرون آمد، اعلیحضرت همایونی راحت کردند.

آمدیم بیرون. پشت سر من وزیر دربار بیرون آمد، قدری صحبت کردیم. من رفتم رو به عکاسخانه درشکه ام را مرخص کرده بودم، فرستادم آنجا یک درشکه کرایه

آوردند، آمدیم رو به منزل.

دوشنبه ۱۶ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۰

سوار شدم به کالسکه رفتم دکان باغدر، آنجا قدری گردش کردم. داشت بارهایش را باز می‌کرد. امروز نهار منزل حاجی بهاءالدوله مدعو هستم. سوار کالسکه شدم رفتم آنجا. دیدم وکیل السلطنه، اعتصام السلطنه، میرزا عبدالله خان^۱ و میرزا احمد خان و مصطفی خان، محمد حسن خان و ظهیر السلطان، مقبل الدوله، دکتر شیخ محمد خان، پسر قوام و غیره، اجزا و پسرهای اتابک، تمام آنجا بودند. آقا حسینقلی^۲ تار می‌زد و پسرهای هم ضرب می‌گرفت. مجلس شلوغ بود، جمعی آلبوم تماشا می‌کردند و گروهی شطرنج می‌زدند. من هم با جمعی آس بازی می‌کردیم، تا وقت نهار. پس از آن، همراه ظهیر السلطان، رفتیم منزل ایشان. او رفت اندرون، جهت ظاهر نمودن شیشه‌های عکس. من هم بیرون توی باغ گردش می‌کردم. بعد بیرون آمدم. سوار شدیم، برای تبریک عید سلطان عثمانی رفتیم منزل سفیر عثمانی. دیدیم توی اطاق نشسته، اجزایش تمام دورش جمع هستند. اجزای وزارت خارجه خیلی بودند، فرنگی‌ها هم زیاد بودند، فراق‌ها هم موزیک می‌زدند.

سه شنبه ۱۷ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۰

چون بندگان اعلیحضرت همایونی، هفت هشت شبه تشریف بردند در دوشان تپه، غلام هم به اقتضای چاکری رفتم آنجا. وقت رفتن درب خانه، عین الدوله و آصف السلطنه را دیدم که توی کالسکه دارند می‌روند. به اصرار مرا پیاده کردند توی

۱ - پسران امین السلطان (اتابک)

۲ - آقا حسینقلی فرزند آقا علی اکبر موسیقی‌دان معروف که در نواختن تار بسیار ماهر بود ردیف و سبک او در موسیقی دوران اخیر ممتاز است.

کالسکه خودشان نشانند. صحبت کنان رفتیم تا دوشان تپه. شاه سوار شده بود، من هم سوار اسب شدم رفتم به درّه زرک عقب شاه. از گردنه «مس داهی»^۱ تیغه تیغه رفتم تا گردنه محاذی چاتال^۲. رفتم سر یک تیغه، امیر بهادر جنگ و حاجی امین السلطنه و پسرش عمیدالملک معین دربار هم از عقب سر رسیدند.

مدتی آنجا همراه امیر بهادر صحبت کردیم. عین السلطان و شیخ الاسلام دائی اش هم بودند. صدای تفنگ بلند شد، شکارها را دیدیم که سمت ده ترکمان ها فرار می کردند. سوار شدیم رفتیم رو به شاه. شاه هم سرازیر شدند، چیزی معلوم نشد که شاه زده باشد، یک (شکار) زخمی بود که فرار کرده بود. از جلو پای سوارها یک ابیائی پرید، رفت بالاتر افتاد. خیلی خوب شاه زدند. بعد توی آفتاب گردان، نهار میل فرمودند (و) قدری فرمایشات فرمودند. آمدیم رو به منزل. درب منزل عمید حضور، شنیدم ناخوش است. به عیادتش رفتم، دیدم مصدق السلطنه و عیسی خان و نظام السلطان هستند. از آنجا سواره آمدم تا دوشان تپه. اتابک با وزیر مختار روس خدمت شاه بودند. سوار درشکه مصدق السلطنه^۳ شدم، آمدیم تا درب منزل. من آنجا پیاده شدم، او رفت منزل خودشان. آمدم نماز ظهر و عصر را خواندم، نماز مغرب و عشا را هم خواندم.

چهارشنبه ۱۸ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۰

سوار شدم رفتم رو به دوشان تپه. به سالار السلطنه برخوردم. گفت: شاه از بالاتشریف آوردند رو به باغ. رفتیم تا درب باغ دیدم شاه تشریف بردند لب آن استخر جدید که بغل کوه ساخته آفتاب گردان زده اند مشغول کتابچه و کاغذ خوانی بودند. چند دانه بچه پلنگ آورده بودند جلو چادر ول کرده بودند، که مال پلنگ

۱- داش، در ترکی به معنای سنگ، تخته سنگ و صخره است.

۲- تصور می شود که منظور، توچال باشد و منشی باشی کم سواد، غلط نوشته است.

۳- دکتر محمد مصدق نخست وزیر بعدی

دوشان تپه بود، تازه زائیده بودند و خیلی مأنوس بودند.

روزنامه چند روز عقب افتاده بود و نوشتیم. بعد، نماز مغرب و عشا را خواندم. برای یک ساعت از شب گذشته دعوت داشتم. رفتم منزل انتظام الدوله. مطرب مجلس هم، دسته قربان خان بود. تا ساعت پنج بودیم، بعد آمديم منزل.

پنجشنبه ۱۹ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۰

رفتم دوشان تپه. چند قطره باران آمد، بعد ایستاد. هوا هم ابر بود. گاهی آفتاب هم می شد. کوه خوب گرفته بود، می بارید. اطلاع دادند که شاه، فسخ عزیمت فرمودند از سواری. از درب باغ شیرخانه رفتم توی باغ دوشان تپه که تماشای وحوش نمایم. پس از آن رفتم خدمت اتابک اعظم دیدم مشیرالدوله و موثق الملک و حاجی امین السلطنه آنجا بودند. مدتی بودم، بعد اتابک برخاستند سوار کالسکه شدند رفتند رو به شهر. من هم سوار شدم بروم خدمت شاه. گفتند شاه رفتند سر قنات دوشان تپه نهار میل فرمایند. رفتم آنجا خدمت شاه، دیدم شاه مشغول عکاسی هستند. آنجا بعضی فرمایشات فرمودند تا وقت نهار. من آمدم همراه میرزا ابراهیم خان^۱ دکتر و نظام السلطان نهار خوردیم. دکتر لندی^۲ آمد، بعد از نهار آمديم خدمت شاه، چند دست تخته بازی کردند.

جمعه ۲۰ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۰

رفتم منزل اعتصام السلطنه. میرزا احمد خان (آنجا) بود. قدری تخته بازی کردیم و صحبت داشتیم تا غروب. بعد رفتم اندرون، پیش خان معیر الممالک، آنجا هم مدتی

۱- حکیم الملک (ابراهیم حکیمی) نخست وزیر بعدی

۲- دکتر خارجی دربار

بودیم تا مغرب.

شنبه ۲۱ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۰

سوار شدم رفتم درب خانه، توی اطاق شاه رسیدم. خیلی شلوغ بود. تعظیم نمودم. قدری آنجا بودم. همراه اعتصام السلطنه سوار شدم آمدم منزل. توی اطاق کوچک قدری صحبت کردیم تا عصر. بعد رفتم اندرون، مدتی بودم. بیرون آمدم، توی اطاق دفتر قدری پیانو زدم. سیف الملک هم آمد، پیانو زدیم. بعد آقایان رفتند، من هم رفتم توی حیاط بودم، رفتم تاریک خانه، عکس ظاهر نمودم. خودم را به این کارها مشغول کردم.

یکشنبه ۲۲ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۰

دو ساعت به غروب مانده اسب خواستم، سوار شدم رفتم به دیدن ناظم السلطنه. دیدم مجدالدوله و دبیرالدوله آنجا هستند. تا یک ساعت از شب رفته آنجا بودم. بعد انتظام الدوله آمد، بعد وزیر نظام. تا یک ساعت از شب رفته آنجا بودم. همراه انتظام الدوله آمدم رفتم دکان «مولیون» دواساز. سایرین هم سوار شدند رفتند. توی دکان گردش کردیم ببینیم اگر اسباب عکاسی چیزی تازه آورده است بخیریم. دیدیم چیزی ندارد.

دوشنبه ۲۳ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۰

سوار شدم رفتم درب خانه. دیدم توی اطاق برلیان^۱ بندگان اعلیحضرت شهریار تشریف دارند. به خاکپای مبارک مشرف شدم. صحبت می فرمودند، خلوت بود، کسی

نبود غیر مجدالدوله و من. تا دو ساعت و نیم به غروب مانده حضور مبارک بودم و سر مبارک شاه را به صحبت گرم کرده بودم. بعد آمدم بیرون سوار شدم آمدم منزل. تا این ساعت نهار نخورده بودم. نان و پنیر با چای صرف نمودم. بعد رفتم سرکشی به اندرون نمودم، بیرون آمدم. محراب خان خواجه آمده بود. مدتی با محراب خان صحبت داشتم.

سه شنبه ۲۴ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۰

جلودار خان معیر الممالک آمد. یک رقعہ دعوت برای صرف نهار و شام آورده بود. سوار شدم رفتم درب خانه شرف اندوز خاکپای مبارک شدم. آمدم بیرون سوار شدم رفتم منزل معیر الممالک، دیدم خان توی اطاق مشغول «فنگراف» زدن هستند برای مهمان‌ها. غرض از دعوت امروز این است که پسر دایه‌یی دارد فخر تاج، که یکی از خدمتکارهای مخصوص خودش را برای او عروسی می‌کند. تا الی عصر با خان و اعتصام السلطنه و سایر اجزای خان بودیم. چادری هم برای موزیکانچی قزاق زده بودند که موزیک می‌زدند. غلامرضا خان سرتیپ هم پیانو می‌زد. ساعت شش از شب رفته آمدند عقب عروس. رفتم به تماشای عروس، (عروس را) با لاله و موزیک می‌بردند.

چهارشنبه ۲۵ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۰

وقت نهار آمدم بیرون، میرزا آقا خان و سید هندی و حاجی لله بودند نهار خوردیم. بعد از نهار، وضو داشتم، نماز خواندم. رفتم اندرون، بعد آمدم بیرون. تنها بودم. قدری پیانو زدم. بعد آمدم توی اطاق نشستم. حسن خان^۱ آمد، گفتم: بنشین

منشی باشی نیست قدری روزنامه بنویس.

بعد حسن خان، کتاب سفرنامه کربلا را خواند تا ختم نمود.

پنجشنبه ۲۶ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۰

درشکه خبر کردم که سوار شوم بروم باغ اتابک. رفتم آنجا، مدتی با معیرالممالک و مؤیدالدوله و قوامالدوله و مختارالسلطنه^۱ توی ایوان راه می‌رفتیم و صحبت می‌کردیم. بعد اتابک هم آمدند توی ایوان، قدری صحبت کردند و رفتند توی اطاق. چون دیدیم وقت تنگ است، همراه معیرالممالک بیرون آمدیم. سوار شدیم، او رفت منزل خودشان، من هم آمدم منزل.

جمعه ۲۷ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۰

گفتند شاه سوار شدند رفته‌اند دوشان تپه. من هم سوار شدم رفتم. در بین راه به وزیر همایون برخوردم. رفتیم تا دم باغ بزرگ. دیدم کالسکه شاه را آنجا نگاهداشته‌اند، عین‌الدوله هم آنجا هست. رسیدیم، قدری همراه عین‌الدوله صحبت داشتیم. بعد از آنجا همراه وزیر همایون رفتیم رو به «مس‌داشی» دیدیم اعلیحضرت همایونی سرگردنه پیاده شدند، شکار دیده‌اند، دارند تماشا می‌کنند. پیاده شدیم رفتیم حضور مبارک اعلیحضرت همایونی، خیلی اظهار مرحمت فرمودند، بعد دو نفر قرچی را فرستادند که بروند شکارها را رم بدهند که بروند رو به شاه. رفتند شکارها را رم دادند. اول خوب آمدند رو به ما بعد رفتند رو به «سیاه غار»، هیچ طرف مانیامندند.

پس از آن نهار شاه را حاضر کردند، نهار میل فرمودند. من هم با وزیر همایون و

فخرالملک و سیف السلطان و معین دربار، رفتیم سر نهار میرزا ابراهیم خان^۱ دکتر نهار خوردیم. دست و رو که شستیم، فریاد زدند: شکار! شکارها رو به ما نیامدند سرازیر شدند رو به درّه زرک و رفتند رو به میدانک.

مراجعت کردیم خدمت شاه، صحبت کنان آمدیم رو به استخر بزرگ. آنجا پیاده شدند، مدتی گردش کردند. آن غار طبیعی، که آنجا ساخته‌اند، رفتیم گردش کردیم. خیلی خوب ساخته‌اند. قهوه میل فرمودند، آمدند دم کالسکه، چند تیر تفنگ انداختند، سوار شدند به کالسکه دودی آمدند رو به دوشان تپه. پیاده شدند دم استخر دوشان تپه، و توی باغ رفتند قدری گردش کردند. نماز ظهر و عصر را آنجا خواندند. بعد شاه سوار شدند به کالسکه دودی، تشریف آوردند رو به طهران. آمدم منزل، وضو گرفتم، نماز ظهر و عصر خواندم. شب هم مطرب داشتیم.

شنبه ۲۸ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۰

صبح از خواب برخاستم، خیلی دیر. رفتم حمام، از حمام که بیرون آمدم منشی‌باشی بود با شاگرد «سیمون خان» پرده دوز که خواسته بودم بعضی مبل‌ها را درست نماید. بعد از نهار هم یک مدتی منشی‌باشی روزنامه نوشت. من هم مشغول حساب کردن نیمکت و صندلی بودم همراه میرزا آقاخان و شاگرد سیمون خان. بعد رفتم قدری پیانو زدم. نماز خواندم و سوار شدم، پس از آن، همراه میرزا آقاخان رفتیم دکان سیمون پرده‌دوز.

یکشنبه ۲۹ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۰

رفتم درب خانه. تا دو ساعت به غروب مانده درب خانه بودم. نهار هم آنجا

خوردیم. سعیدالسلطنه بعضی تحف و متاع های کرمان را برای تقدیمی و پیشکشی اعلیحضرت همایونی آورده بود. بندگان اعلیحضرت شاهنشاهی به دست مبارک خودشان، یک ثوب از بَرک خیلی ممتاز خودشان را به این بنده مرحمت فرمودند. خواستم بیایم منزل، شاه فرمودند: شب را بیرون هستم، مراجعت نمایید.

من آمدم منزل. ثانیاً رفتم درب خانه، برای کلوخ^۱ اندازان ماه رمضان مجلس ارکستر فراهم کرده بودند، ارکستر می زدند. یک جعبه سازی هم از فرنگستان، شاه آورده اند که در جعبه را گذاشته، ارکستر می زد و صدایش از این ارکستر^۲ ها بلندتر بود.

دوشنبه سلخ شهر شعبان المعظم ۱۳۳۰

حسن خان، سر نهار روزنامه سفر فرنگ خواند. بعد از نهار منشی باشی روزنامه نوشت. هوا هم از صبح ابر بود.

سه شنبه غره شهر رمضان المبارک ۱۳۳۰

از خواب برخاستم. یک ساعت به ظهر مانده بود. از توپ^۳ صبح، دیگر هیچ خوابم نبرد. رفتم حمام، غسل اول ماه کردم و نماز اول ماه خواندم. مواجب سه ماهه^۴ گاردی ها را حاضر نمودند دادیم.

رفتیم حضرت عبدالعظیم. دم «گار» راه آهن میل کردیم برویم راه آهن بنشینیم. رفتیم. پیاده شدیم. توی گار دیدیم یک ساعت مانده است به حرکت راه آهن. بعد سوار شدیم به راه آهن. جمعیت هم خیلی کم بود. رفتیم به حضرت عبدالعظیم زیارت کردیم.

۱- عیش و عشرت آخرین شب های ماه شعبان که بعد از آن تا یک ماه موقوف خواهد بود. (فرهنگ معین)

۲- در متن اصلی: آرکس

۳- در زمان قدیم طلوع فجر و غروب خورشید و ظهر یا تلکذ توپ اعلام می شد.

۴- افراد گارد عزیزالسلطان احتمالاً سه ماهه و شش ماهه حقوق می گرفتند.